گفت‌وگوی «جوان» با مسئول اطلاعات - عملیات لشکر ۴۱ ثارالله درباره رسوم رایج در فضای جبهه‌ها

بین رزمنده‌ها رقابت بر سر پست نگرفتن بود!

علیرضا محمدی

چندی پیش گفت‌وگویی با حاج‌علی نجیب‌زاده معاون اطلاعات - عملیات لشکر ۴۱ ثارالله در خصوص نقش این لشکر به فرماندهی حاج‌قاسم سلیمانی در عملیات والفجر ۸ انجام دادیم که در سالگرد این عملیات منتشر شد اما از آنجا که حاج‌علی خاطرات جالبی نیز در خصوص نحوه حضورش در جبهه، رسوم رایج در بین رزمندگان و خصوصاً آنچه وی به عنوان «قراردادهای نانوشته» در جبهه‌ها عنوان می‌کند، داشت، بخش دیگری از گفت‌وگو با ایشان را به این خاطرات اختصاص دادیم که در این شماره تقدیم حضورتان می‌کنیم.

نجیب‌زاده ایستاده نفر سوم از سمت چپ

شما از ارکان فرماندهی لشکر ۴۱ ثارالله بودید، در شکل‌گیری این لشکر نیز نقش داشتید؟

من ابتدا به عنوان سرباز به جبهه رفتم. بعد بسیجی شدم و ۲۵ماه هم به عنوان بسیجی در جبهه بودم و سپس پاسدار شدم. تازه از عمر پاسداری‌ام می‌گذشت که حاج‌قاسم مسئولیت اطلاعات عملیات لشکر را بر عهده بنده گذاشت.

چطور شد که این سمت حساس به شما واگذار شد، اصلاً چطور به جبهه رفتید؟

در جبهه یکسری قراردادهای نانوشته‌ای بین رزمندگان وجود داشت که توضیحش مفصل است. مخصوصاً حاج‌قاسم در برخورد با نیروهایش به این قراردادهای نانوشته توجه زیادی داشت. بنده ۱۹ فروردین سال ۶۰ به سربازی اعزام شدم. اصلاً جبهه رفتنم هم اتفاقی بود. وقتی که دوره آموزشی را در ۰۵ کرمان گذراندم، خودم داوطلبانه به پشتیبانی منطقه ۲ شیراز رفتم. آنجا با مسئولم حرفم شد و او هم من را برای تنبیه به دزفول فرستاد. آنجا گاهی مرخصی می‌گرفتم و در اهواز پیش بچه‌بسیجی‌ها و پاسدارهای کرمانی می‌رفتم و با آنها حشر و نشر داشتم. محمود صادقی‌پور و رضا عادلی از اولین دوستان بسیجی بنده بودند که بعدها هر دو به شهادت رسیدند. خلاصه ارتباطم با رزمنده‌های تیپ که آن موقع هنوز در حد گردان بود از آنجا شروع شد. بعد که خدمتم تمام شد به عنوان بسیجی به تیپ ۴۱ ثارالله پیوستم.

قضیه قراردادهای نانوشته‌ای که گفتید چیست؟

یکی از این قراردادهای نانوشته به مسئولیت افراد برمی‌گشت. در جبهه هر کسی شایستگی مسئولیتی داشت، به آن سمت انتخاب می‌شد. این انتخاب گاهی به جایگاه و سابقه طرف هم ربطی نداشت. گاهی یک فرمانده وقتی می‌دید زیردستش از او شایسته‌تر است، داوطلبانه کنار می‌کشید تا آن شخص فرمانده بشود. خود من وقتی از سوی حاج‌قاسم به عنوان فرمانده گردان ۴۱۳ قائم انتخاب شدم، وقتی دیدم یکی از نیروهایم شایستگی بیشتری نسبت به من دارد، ایشان را جای خودم معرفی کردم. ماجرا برمی‌گردد به زمانی که با شهید علیرضا اخترائی آشنا شدم. دو، سه ماهی از مسئولیتم می‌گذشت که ایشان پیش من آمد و گفت معرفی شده تا در گردان ما باشد. آن موقع من بسیجی بودم و ایشان پاسدار بود. چند تا سؤال از او کردم و از شغل قبلی‌اش و سوابقش و اینها پرسیدم. دیدم او لیاقت فرماندهی گردان را دارد. طبق همان قراردادهای نانوشته‌ای که بین ما و حاج‌قاسم بود، من اجازه این را داشتم که کسی دیگر را به عنوان فرمانده گردان معرفی کنم. اخترائی را جای خودم گذاشتم و چهار تا نیرویی را که همیشه با بنده بودند، برداشتم و پیش حاج‌قاسم رفتم. حاجی از من پرسید چرا آمدی؟ گفتم برادر اخترائی از من لایق‌تر بود و ایشان هم پذیرفت، البته رفتار من در واگذاری سمت به شهید اخترائی مسبوق به سابقه بود. سنگ‌بنای چنین رفتاری را آقای محمدرضا ایرانمنش مسئول مخابرات لشکر گذاشته بود. وقتی که شهید علی حاجبی به ایرانمنش معرفی می‌شود تا در مخابرات مشغول بشود، ایرانمنش می‌بیند حاجبی از او لایق‌تر است. علی آقا حاجبی قبلاً در ستاد جنگ‌های نامنظم شهید چمران بود و تجربه زیادی داشت. خلاصه ایرانمنش می‌گوید بهتر است حاجبی مسئول مخابرات بشود و من هم کنار ایشان باشم. این رسم در لشکر ۴۱ ثارالله جاافتاد و خیلی‌های دیگر چنین کاری انجام دادند.

شما یک رزمنده سرباز بودید که بعد بسیجی شدید، چه نکته‌ای باعث ماندگاری‌تان در فضای جبهه شد؟

وقتی که تصمیم گرفتم بسیجی به جبهه بروم از من خواستند آموزش ببینم که قبول نکردم. گفتم قبلاً سرباز بودم و آموزش‌ها را دیده‌ام. کوله‌ام را بستم و با همان لباس سربازی به مقر تیپ ثارالله که در شهرک پیروز بین جاده اندیمشک - دزفول بود، رفتم. برگه مأموریت نداشتم و دژبان راهم نداد. همان طور معطل بودم که دیدم یک برادر با لندکروزر آمد. جریان را به او گفتم. ایشان گفت سوار شو و خودش را معرفی کرد. حاج‌احمد امینی فرمانده گردان حسین‌بن‌علی(ع) بود. گفت با سه شرط کمکت می‌کنم؛ اول اینکه بیایی گردان خودم، دوم مسئولیت بپذیری و شرط سوم تا پایان جنگ در جبهه بمانی. من گفتم شرط اول را قبول می‌کنم و به گردان شما می‌آیم ولی مسئولیت قبول نمی‌کنم و قولی هم برای ماندگاری نمی‌دهم. رفتار حاج‌احمد طوری بود که انگار سال بود من را می‌شناسد. بعد که پیش سایر بچه‌ها رفتم، با چنین برخوردی از طرف آنها هم روبه‌رو شدم. انگار که سال‌ها همدیگر را می‌شناختیم. همان زمان که وارد گردان حسین‌بن‌علی(ع) شدم، بچه‌های بسیجی دوره‌ام کردند و از من می‌خواستند که مسئولیت‌شان را برعهده بگیرم. این رفتارها واقعاً ارزشمند بود. آدم را جذب می‌کرد و همین‌ها باعث شد تا پایان دفاع مقدس در جبهه ماندگار شوم.

در صحبت‌های‌تان گفتید که یک جور قرارداد نانوشته بین نیروها و حاج‌قاسم بود، این قراردادها جزو خصوصیات فرماندهی ایشان بود؟

قراردادهای نانوشته‌ای که عرض می‌کنم، در کل جبهه‌ها دیده می‌شد؛ در بحث پذیرفتن مسئولیت، در بحث برخورد فرمانده با نیرو و... هر فرماندهی هم شیوه خاص خودش را داشت. حاج‌قاسم هم با شناخت نیروهایش، با هر کسی یک جور قرارداد نانوشته امضا می‌کرد. به هر کسی یه جور آزادی عمل می‌داد. با هر کسی یه جور برخورد داشت. ایشان خیلی اهل بحث و تبادل نظر بود. گاهی روی یک عملیات یا اتفاق

> در جبهه هر کسی شایستگی مسئولیتی داشت، به آن سمت انتخاب می‌شد. این انتخاب گاهی به جایگاه و سابقه طرف هم ربطی نداشت. گاهی یک فرمانده وقتی می‌دید زیردستش از او شایسته‌تر است، داوطلبانه کنار می‌کشید تا آن شخص فرمانده بشود. خود من وقتی از سوی حاج‌قاسم به عنوان فرمانده گردان ۴۱۳ قائم انتخاب شدم، وقتی دیدم یکی از نیروهایم شایستگی بیشتری نسبت به من دارد، ایشان را جای خودم معرفی کردم

و حادثه‌ای با نیروهایش جدی بحث می‌کرد. منظورم جدل نیست بلکه تبادل نظر جدی و صریح است، مثلاً در خصوص اینکه یک عملیات بشود یا نشود، ما ساعت‌ها همدیگر را می‌ریختیم به هم. این یک روش است. من تا شما را نریزم به هم، متوجه نمی‌شوم درونت چه می‌گذرد. چه در چنته داری و چند مردِ حلاجی، از ماحصل این بحث‌ها می‌شد بهتر نتیجه گرفت که مثلاً فلان عملیات لو رفته است یا نه یا اقدام در فلان منطقه معقول است یا نه و... در خلال این بحث‌ها شاید یکسری حرف‌های رکی هم بین ما رد و بدل می‌شد، ولی وقتی از سنگر بیرون می‌رفتیم، دیگر این بحث‌ها نبود. باهم رفیق بودیم و هر کسی جایگاه خودش را داشت. ما نیرو بودیم و حاجی، فرمانده و باید طبق همان نظری که به تأیید جمع رسیده بود، فرمانش را اطاعت می‌کردیم.

مسئولیت اطلاعات و عملیات لشکر ۴۱ هم که به شما واگذار شد، طبق همان قراردادهای بین خودتان و حاج‌قاسم بود؟

بنده بعد از عملیات کربلای ۵ عهده‌دار این مسئولیت شدم. حاجی، من و تعدادی از دوستانم را که معمولاً با هم بودیم و باهم کار می‌کردیم به عنوان شاه‌کلید می‌شناخت؛ یک جور آچار همه کاره. هر جا نیاز بود از وجود ما استفاده می‌کرد، مثلاً قبل از عملیات والفجر ۸ ما را به خط هورالعظیم برد که قرار بود عملیات فریب با ایذایی در آن انجام بشود، البته اوایل ما خبر نداشتیم هور منطقه اصلی عملیات نیست. در آنجا به خودم آمدم و دیدم معاون شهید یونس زنگی‌آبادی در تیپ شده‌ام، یعنی در یک مقطع بنده به جانشینی تیپ رسیدم و سپس در تداوم مراحل آماده‌سازی عملیات، مسئولیت خط به من واگذار شد و جزو نیروهای طرح و عملیات شدم. قید و بند آن چنانی نداشت. حاج‌قاسم ما را اینطور شناخته بود و توانایی‌های ما را اینطور متوجه شده بود که هر جا نیاز بود از وجود ما استفاده می‌کرد. بر اساس همان قراردادهای نانوشته، رابطه ایشان با ما این طور بود. در خلال عملیات والفجر ۸ هم چون فرمانده یکی از گردان‌ها خواست یک نفر راهنمایی‌اش کند، حاج‌قاسم از من خواست هدایت گردان‌ها از کنار اروند به جاده قشله را بر عهده بگیرم. در عملیات کربلای ۵ هم من معاون اطلاعات - عملیات لشکر شدم و بعد از این عملیات، حاج‌قاسم من را مسئول این واحد کرد که قبول نمی‌کردم و حاجی به زحمت راضی‌ام کرد.

منظورتان این است که نخواست با دستور شما را مجاب به پذیرش مسئولیت کند؟

شیوه‌اش اینطور بود که دوست داشت نیرو با میل و رغبت مسئولیتی را بر عهده بگیرد. از طرفی ایشان وقتی یقین می‌کرد یک نفر شایستگی لازم برای بر عهده گرفتن مسئولیتی را دارد، او را به آن سمت انتخاب می‌کرد. من قبل از عملیات کربلای ۵ جانشین اطلاعات عملیات شدم. مسئولیت دادن به یک شخص در فضای جبهه‌ها تشریفات خاصی هم نداشت، مثلاً یک روز حاج‌قاسم در یک مرحله از عملیات شناسایی من را به نیروهای اطلاعاتی لشکر معرفی کرد. یک مرتبه هم به فرمانده تیپ‌ها و جانشین لشکر معرفی کرد و در خلال عملیات هم باز به نیروهای دیگر معرفی کرد. بعد از عملیات کربلای ۵ من رسمی سپاه شدم. یک روز حاجی من را صدا زد و گفت با هم به سنگر اطلاعات - عملیات برویم. ایشان دست من را گرفته بود. همان طور که به سنگر نزدیک‌تر می‌شدیم، احساس کردم دستم را محکم‌تر فشار می‌دهد. در آستانه سنگر بودیم که گفت می‌خواهم تو را به عنوان مسئول اطلاعات عملیات لشکر معرفی کنم. شدیداً مخالفت کردم. گفتم این جایگاه شهدایی است که من نمی‌توانم جا پای آنها بگذارم اما حاجی اصرار داشت که مسئولیت قبول کنم. بعد دلایلی آورد به این مضمون که افراد کمی هستند می‌توانند نقشه را روی زمین ببینند و موقعیت دشمن و نیروهای خودی را پیدا کنند، تو هم این خصوصیات را داری و می‌توانی مسئول اطلاعات عملیات باشی. شروع کردم قسم دادن به ایشان که حاجی گفت در این شرایط اگر آقا محسن (سردار رضایی) به امام بگوید نمی‌تواند ادامه بدهد خیانت کرده است. اگر من به آقا محسن بگویم نمی‌توانم، جنایت کرده‌ام. اگر تو این مسئولیت را نپذیری هم جنایت کرده‌ای و هم خیانت. بعد گفت که من دارم به شما تکلیف می‌کنم. حاجی چشم‌های خاصی داشت. هر کسی نمی‌توانست به چشم‌های ایشان نگاه کند. یک آن چشم در چشم شدیم و دیدم اشک در چشمش حلقه زده است. بچه‌ها هم از سنگر سرک می‌کشیدند و من دیگر نتوانستم مقاومت کنم و قبول کردم. حاج‌قاسم می‌توانست یک دستور صریح بدهد اما قراردادهای نانوشته یا به نوعی دوستی‌ها، رفاقت‌ها، برادری‌ها و رسوم و مراودات جبهه این طور ایجاب می‌کرد که رابطه فرمانده و نیرو یک رابطه مرید و مرادی باشد. اینها در جبهه‌ها بود و متأسفانه بعدها کمتر روی این طور مراودات کار شد و خیلی از آنها به فراموشی سپرده شدند.

نجیب‌زاده نفر اول از سمت چپ، سردار سلیمانی هم در تصویر دیده می‌شود

وادی کتاب

نگاهی به داشته‌های یک کتاب منتشر شده در دهه ۶۰

وقتی یادداشت‌های یک عارف جوان کتاب می‌شود

فریده موسوی

«نصیحه العارف» کتابی است که سال ۱۳۶۳ به اهتمام حاج جبرئیل مهدی‌پور، پدر شهید صادق مهدی‌پور در خصوص زندگی، نامه‌ها و نوشته‌های این شهید گرانقدر منتشر شده بود. شهید مهدی‌پور از شهدای عملیات والفجر ۴ بود که به تاریخ ۱۶دی ماه ۱۳۶۲ به شهادت رسید. این کتاب در حال و هوای دهه ۶۰ و اوج جنگ منتشر شده است و از این حیث اختصاصاتی دارد که می‌تواند برای خواننده نسل حاضر، جالب توجه باشد. باهم نگاهی به داشته‌های این کتاب می‌اندازیم.

کتاب پیش رو از حیث شکل ظاهری؛ طرح جلد کتاب و همین طور صفحه‌بندی و نوع نگارش بسیار ساده و خودمانی است. یک کتاب به اهتمام یک پدر شهید، آن هم در حال و هوای دهه ۶۰ اولین حسی که به آدم منتقل می‌کند، معنویت نهفته در آن است.

> «اکنون که این مطلب را می‌نویسم، ساعت حدود ۹/۵ است. امروز اربعین امام حسین(ع) و یارانش می‌باشد و ما در پادگان ابوذر، قرارگاه خودمان که گردان سلمان است، می‌باشیم. حدود ۱۷روز از اعزام ما می‌گذرد... در گوشه‌ای نشسته‌ام تا شاید بتوانم مطالبی به یادگار بنویسم... آدم وقتی به بچه‌های پرشور و با روح نگاه می‌کند، احساس حقارت می‌کند... اینها خیلی با ارزش هستند. از همه چیز خود بریده‌اند و جان بر کف برای نبرد با استکبار آمده‌اند...»

تصویر شهید روی جلد کتاب پس‌زمینه‌ای از محراب دارد و آسمانی که با ماه و ستاره‌ها، آدم را یاد نماز شب‌های عارفان می‌اندازد؛ عارفانی که بسیاری از آنها در اوج جوانی از زمین‌های خاکی جبهه‌های جنگ به افلاک پرمی‌کشیدند و صادق مهدی‌پور یکی از آنها بود.

تنها بخش کوتاهی از کتاب «نصیحه العارف» به زندگی شهید مهدی‌پور اختصاص دارد و باقی آنها از روی دستنوشته‌ها و یادگاری‌های شهید، جمع‌آوری شده است. شهید که در پایگاه بسیج، به نوجوانان و نونهالان آموزش‌های عقیدتی می‌داد، مثل یک معلم پیام‌هایی از خودش به یادگار گذاشته که مجموعه‌ای از مباحث دینی، اخلاقی و حتی سیاسی را پیش رو قرار می‌دهد.

در یک جایی از کتاب، مطالب تحقیقاتی شهید مهدی‌پور در خصوص ائمه اطهار همچون زندگانی امام علی(ع)، زندگانی امام مهدی(عج) و ولایت امام زمان(عج) مقالاتی آورده شده است. در همین بخش به قلم شهید که در تاریخ ۲۰خردادماه ۱۳۶۰ نگاشته است، می‌خوانیم: «نیمه شعبان مشعلی درخشان و تابنده در شب تیره فام و یأس و نومیدی‌های تاریخ انسانی فروزان است و دریچه‌هایی از دورنمای پیروزی‌ها و آینده درخشان بشریت را روی قلب‌های رنجور و دیدگان خسته می‌گشاید...»

«نصیحه العارف» نه تنها یک نویسنده (خود شهید) که یک معلم دارد؛ استادی که سعی می‌کند مخاطبانش را از حیث مسائل اعتقادی و فرهنگی و دینی ارتقا بدهد. شهید مهدی‌پور در یک بخش از نوشته‌هایش، به موضوعات سیاسی هم اشاره می‌کند و سعی دارد «حربه‌های امپریالیسم و دست‌های پنهان امریکا، گروهک یا ستون پنجم و شایعه‌پراکنی ستون پنجم و...» را تبیین کند.

«بزرگ‌ترین سلاح و حربه گروه‌های ضدانقلاب یا همان ستون پنجم شایعه‌پراکنی می‌باشد، یعنی منتشر کردن مسائلی در جامعه که هیچ گونه حقیقتی ندارد. عواملی که باند شایعه‌پراکنی را تشکیل می‌دهند، عبارتند از: مخالفان سرسخت انقلاب اسلامی، ساواکی‌ها، خلقیون ضدخلقی‌ها، ناراضیان مرفه، سرمایه‌داران ضربه خورده، زمین‌خواران اموال مصادره شده، چپ نمایان روشنفکر و در رأس همه اینها روشنفکران غربی که لحظه‌ای از شایعه‌پراکنی و تضعیف روحیه مردم دست برنمی‌دارند.» (۱۳۵۹/۹/۱۵)

غیر از وجه اعتقادی نوشته‌های شهید مهدی‌پور، خواندن این کتاب می‌تواند به لحاظ تاریخی و شناخت روحیات رایج در بین جوان‌های انقلابی اوایل انقلاب و جنگ نیز مفید باشد. با خواندن این کتاب می‌توانیم شمه‌ای از حال و هوا و دغدغه‌های این جوان‌ها در روزهای شروع جنگ را بدانیم. آنها علاوه بر جنگیدن با دشمن متجاوز و منافقان مسلح، سعی می‌کردند انقلابی را که خود به پیروزی رسانده بودند از شر جنگ نرم دشمن نیز محفوظ بدارند و جالب است اکنون که دهه‌ها از پیروزی انقلاب گذشته است، همین جنگ نرم و سخت و اقتصادی دشمن به شکل‌های دیگری رواج دارد.

در انتها بخشی از متن کتاب را می‌آوریم:

«اکنون که این مطلب را می‌نویسم، ساعت حدود ۹/۵ است. امروز اربعین امام حسین(ع) و یارانش می‌باشد و ما در پادگان ابوذر، قرارگاه خودمان که گردان سلمان است، می‌باشیم. حدود ۱۷ روز از اعزام ما می‌گذرد... در گوشه‌ای نشسته‌ام تا شاید بتوانم مطالبی به یادگار بنویسم... آدم وقتی به بچه‌های پرشور و با روح نگاه می‌کند، احساس حقارت می‌کند... اینها خیلی با ارزش هستند. از همه چیز خود بریده‌اند و جان بر کف برای نبرد با استکبار آمده‌اند...»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۸۷۵

از راست به چپ

■ ۱- بیماری التهاب حنجره - وقت و هنگام - قطب منفی ■ ۲- پول نقد - از جاذبه‌های گردشگری شهر تبریز ■ ۳- مکان و آشیان - خودروی باری سبک ■ ۴- بُرس - رئیس دفتر سیاسی جنبش حماس - رد پا - جسم و پیکر ■ ۵- بدل از وضو - استواری و صلابت - کنترل ■ ۶- کندن دوباره قبر - معادل فارسی ضمیر - همسایه زمین ■ ۷- فارماکولوژی - میدانی قدیمی در تهران - ویتامین جدولی ■ ۸- فرمانده دلاور سپاه قدس - موشک اروپایی ■ ۹- تاقچه بالا - بالاپوش - پایتخت هلند ■ ۱۰- از مرکبات - بمب آتش‌زا - برابر و مقابل ■ ۱۱- بالنگ - گرویی - ماهی خزری ■ ۱۲- عنوان نامه - گویند طلاست - همراه و ملازم - وجه مشترک دشوار و دشمنی ■ ۱۳- شادابی - حمله ■ ۱۴- خودداری نمایندگان مجلس در حاضر شدن به جلسه برای عدم تصویب لوایح - انتها ■ ۱۵- مسافر - بقچه لباس - ماده‌المواد

از بالا به پایین

■ ۱- حفظ آرامش در موقع خشم و عصبانیت - زغال افروخته ■ ۲- ردیف بافتنی - از خودروهای وطنی - پیروز - آش ■ ۳- خیال - خاور - مقر یونسکو در این کشور است ■ ۴- واحد مقاومت الکتریکی - بک رئال مادرید - باران زمستانی ■ ۵- دوره نهفتگی بیماری - تباهی - همسایگی ■ ۶- ناهارشان تابلویی است از رنوار، نقاش معروف فرانسوی - ترن ■ ۷- رایگان - موجوداتی که برای زنده ماندن نیاز به اکسیژن دارند - هنر فرنگی - بوی پشم سوخته ■ ۸- قلاده سگ - زمان زودگذر - اسلحه شمشیربازی - نام ■ ۹- نفس سوزناک - ولیکن - از شهدای مؤتلفه - آوای رزمی کار ■ ۱۰- سرباز نیروی دریایی - سرمربی والنسیا ■ ۱۱- ضروری - ضرباهنگ - چهره ■ ۱۲- سراشیبی تند در کوهستان - هم‌پیشه - اسب قهوه‌ای رنگ ■ ۱۳- وجهه - پنبه‌زن - نویسنده بذله‌گوی ایرلندی ■ ۱۴- خیس - واحد پول عهد هخامنشی - ماهی دانشگاهی - سرکه ■ ۱۵- نوعی ناهنجاری کوروموزومی - لقب جامی

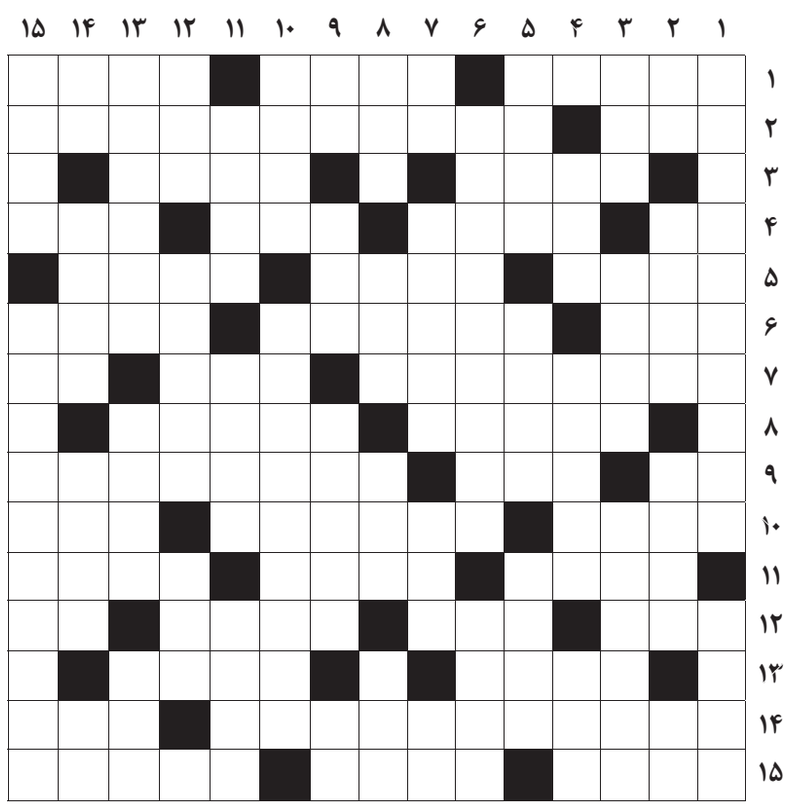

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۵					۶		۹	
			۸	۴	۲			
	۷	۴						
				۳	۴			
	۵	۹						
						۷	۸	۵
۹		۷						
۴			۹		۸			
						۵	۶	

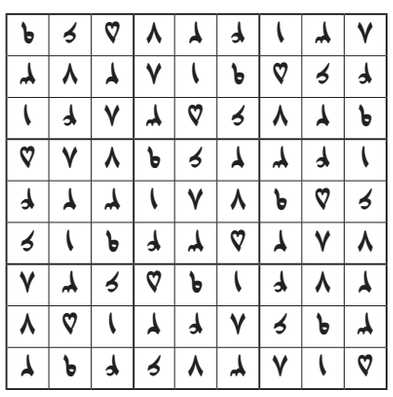

جدول کلمات متقاطع
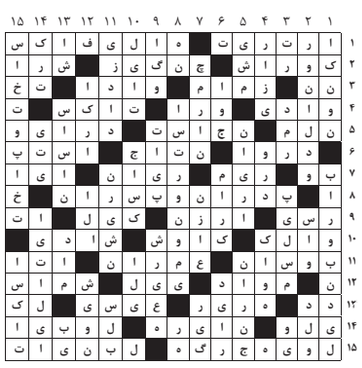
پاسخ جدول شماره ۵۸۷۴